

## فصل هفتم

### اروپا بعد از معاهده تیلسیت

قبلا اشاره شد که در ملاقات تیلسیت یک قرارداد سری نیز بین ناپلئون و الکساندر اول امپراتور روسیه منعقد گردید و انگلیسها بوسیله **کنت دانترگ**<sup>۱</sup> از مضمون آن مطلع شدند.

یکی از شرایط قرارداد سری این بود که امپراتور روس تعهد نموده بود تمام بنادر ممالک وسیع روسیه را به روی تجارت دولت انگلیس مسدود نماید و کشتیهای جنگی دول بحری اروپای شمالی را با کشتیهای جنگی روسیه توأم نموده علیه قوای بحری انگلستان داخل عملیات گردند. در عوض ناپلئون قبول نموده بود امپراتور روس برای استحکام پایتخت خود مملکت فنلاند را ضمیمه قلمرو امپراطوری خود گرداند. البته لازم بود این مملکت را از تصرف دولت سوئد بیرون آورده و در اروپای شرقی نیز دست آزاد داشته باشد و ناپلئون هم در اروپای غربی هر نوع تصرفاتی که بخواهد بکند آزاد و مختار باشد.<sup>۲</sup> انگلیسها بمحض اطلاع از قرارداد سری بین دو امپراتور فوری اقدامات سریع نموده کشتیهای جنگی دانمارک را بقره و غلبه از جنگ دانمارکیها در آورده و تصاحب نمودند.

شرح مختصر آن از این قرار میباشد:

دانمارک یک دولت بسیار کوچک در شمال اروپا میباشد؛ چون بین دو امپراتور روس و فرانسه قرار شده بود کشتیهای جنگی دانمارک را ضمیمه کشتیهای جنگی روسیه نموده بر علیه انگلستان بکار برند فوری انگلیسها بمحض بدست آوردن این مطلب یک عده کافی کشتی جنگی با بیست هزار قشون در مقابل پایتخت دانمارک حاضر نمودند و بدولت دانمارک اولتیماتوم دادند که فوری تمام کشتیهای جنگی خودشان را تسلیم قوای بحری انگلستان نمایند. دولت دانمارک با ضعف قوای جنگی که در مقابل دولت انگلستان داشت حاضر نشد قوای بحری خود را تسلیم نماید و دلیل میخواست که چرا باین تسلیم تن در دهد؟ انگلیسها در روز دوم اکتبر ۱۸۰۷ شهر **کپنهاگ** را برای مدت ۳ روز بشدت تمام با توپهای سنگین کشتیهای خود **گلوله باران کردند**. در این مدت یکهزار و هشتصد خانه ویران گردید، کلیساهای عمده خراب شده یکهزار و پانصد نفر از اهالی بی‌آزار شهر کشته شدند و عده زیادی زخمی گردیدند. بالاخره دولت دانمارک ناچار شده بامان آمد و کشتیهای خود را تسلیم دولت انگلیس نمود. این اقدام ظالمانه دولت انگلیس نسبت بیک دولت کوچک ضعیف بی‌طرف در تاریخ دنیا بی‌نظیر است. خبر این واقعه عالم تمدن آن روزی را بوحشت انداخت<sup>۳</sup> حتی در خود انگلستان نیز عده از اشخاص منصف بر ضد این اقدام جابرانه دولت انگلیس بسر و صدا در آمدند و این ماجرا بپارلمانهای اعیان و اشراف انگلیس کشیده شد که شرح آن باعث تطویل کلام است.

هنوز سال ۱۸۰۷ بآخر نرسیده بود که دخالتهای ناپلئون در امور اسپانیول شروع میشود. **شارل چهارم** پادشاه اسپانیول که بعیاشی و فساد اخلاق معروف و عاری از صفات پسندیده مردی شناخته شده بود در انتظار ملت اسپانیول منفور میشود و ما بین او ولیعهد آن مملکت که پسر ارشد خود او بود نفاق و ضدیت شروع میگردد و هر دو برای جلب مساعدت ناپلئون باو متوسل میشوند. در این مورد ناپلئون با نیتی خالی از صداقت و مغرضانه در کار اینها دخالت میکند و با یک سیاست غدارانه‌ای دست پدر و پسر هر دو را از سلطنت آن مملکت قطع مینماید و برادر خود **ژوزف بناپارت** را بپادشاهی آن سرزمین برقرار میکند و عده زیادی از قشون فرانسه را برای تصرف آن مملکت اعزام میدارد.

ملت اسپانیول که تا آن تاریخ در اختلاف و نزاع پدر و پسر بی‌طرف بودند از دخالت امپراتور فرانسه در امور داخلی اسپانیول ناراضی میشوند.

چون دسپایس خارجی در کار بوده این عدم رضایت ملت اسپانیول بزودی بیک شورش و انقلاب خونین ملی منجر میشود و تمام سکنه اسپانیول بر علیه فرانسه قیام میکنند. این قیام ملی ملت اسپانیول یک داستان تاریخی حیرت‌انگیز تاریخی است که در سوانح و اتفاقات عالم بی‌نظیر میباشد. درست است که ملل جاهل و عاری از علم و دانش باسانی و سهولت تحریک میشوند؛ ملت اسپانیول نیز یکی از آن مللی است که سهم تعصب مذهبی آن زیاد و بهره علمی آن بسیار اندک میباشد، بنابر این در نتیجه تحریکات اجنبی باعلی درجه تحریک شدند بطوریکه زن و مرد و بزرگ و کوچک بلااستثنا برای اخراج فرانسویها از خاک اسپانیول مسلح شدند.

انگلیسها نیز آتش انقلاب را ماهرانه دامن زدند که تمام اسپانیول در اندک مدتی یکپارچه آتش فروزان گردید.

در این هنگام قصر پادشاه را محاصره نموده او را مجبور باستعفا از سلطنت نمودند و پسر او **فردیناند** را پادشاهی برداشتند. قشونهای فرانسه در این موقع بعجله تمام از کوههای **پیرنه**<sup>۴۲</sup> وارد پایتخت اسپانیول شدند. حضور قشون فرانسه در مادرید عوض اینکه سکنه را در ترس و وحشت انداخته آنها را ساکت نماید برعکس بر غیظ و غضب آنها افزود و آنها را جری‌تر ساخت.

شارل چهارم و فردیناند هفتم هر دو از سلطنت اسپانیول خلع و با یک مقرری سالیانه باپالیا اعزام شدند. ناپلئون در ۲ ماه اپریل ۱۸۰۸ خلع آنها را اعلان نمود و برادر خود ژوزف بناپارت را بسلطنت اسپانیول معرفی کرد.

این پیش‌آمدها در اذهان ملت اسپانیول اثرات بسیار بدی تولید نمود و تمام سکنه مملکت اسپانیول فهمیدند که فرانسه قصد دارد استقلال ملی آنها را محو نماید و این فکر بسرعت برق در تمام مملکت اسپانیول منتشر گردید.

برادر پادشاه اسپانیول که از جانب فردیناند نیابت سلطنت را عهده‌دار بود از طرف فرانسه حکم شد که از مادرید مسافرت کند و از مملکت اسپانیول خارج گردد و روز حرکت او را دوم ماه می ۱۸۰۸ قرار داده بودند. در روز حرکت او مردم از مشاهده آن اوضاع سخت به هیجان آمده بنای شورش و انقلاب را نهادند.

در اندک مدتی تمام شهر مسلح شد و با قشون فرانسه شروع بجنگ نمودند. طولی نکشید که ۷۰۰ نفر سرباز فرانسوی بدست اهالی شهر مقتول گردیدند. این اولین روز شورش ملت اسپانیول علیه فرانسه و اولین روز گرفتاری ناپلئون در اروپا بود که بعدها هر قدر هم کوشش نمود نتوانست خود را از گرفتاریهای خود که برای او در اسپانیول فراهم آمده بود خلاص نماید و خاک اسپانیول مدفن هزاران نفر از قشونهای رشید فرانسه گردید.

انگلیسها که در همه جا مترصد موقع بودند و در هر جای عالم بر ضد فرانسه عملیاتی مشاهده میکردند فوراً بدان کمک نموده آتش فتنه را دامن میزدند تا بنفع خود نتیجه بگیرند، در این موقع کشتیهای جنگی آنها که در اطراف و سواحل اسپانیول لنگر انداخته بودند از قضا مطلع شده بدون اینکه از دولت لندن اجازه داشته باشند فوری بشورشیان مساعدتهای مادی و معنوی نموده آنها را در این عملیات که بر ضد سلطه فرانسه بود تشویق و ترغیب نمودند.

پادشاه انگلیس پیام مخصوص بهارلمانهای انگلستان فرستاد. لردها و وکلای ملت را متذکر شد که «ملت نجیب اسپانیول بر علیه ظلم و تعدی طاقت‌فرسای دولت فرانسه حقاً قیام نموده است. در این موقع یک چنین ملتی را که برای حفظ استقلال وطن و حیثیت ملی خود علیه تجاوزات فرانسه جانبازی میکند نمیتوان دشمن مملکت و ملت انگلستان نامید بلکه باید گفت آن ملت دوست وفادار و هم عهد صمیمی ملت انگلستان است، من آنها را نسبت بملت خود دوست صمیمی میدانم».

در دنباله این پیام حکم کرد فوری تمام اسرای جنگی اسپانیولی را از حبس آزاد نموده آنها را مسلح کرده با اعزاز و احترام تمام بمملکت خودشان روانه نمایند که رفته از وطنشان رشیدانه دفاع کنند و حکم کرد مهمات جنگی فراوان و پول زیاد و کمک کافی برای ملت اسپانیول فوری روانه نمایند که ملت اسپانیول بتواند در مقابل تعدیات فرانسویها مقاومت کند.

در همان حال با پرتغالی‌ها نیز از هر حیث مساعدت شد و آنها را هم علیه فرانسه مسلح نمودند. فوراً یک اتحاد ثلاث بین انگلیس، پرتغال و اسپانیول تشکیل دادند که هر سه دولت متحداً جنگ را با دولت فرانسه شروع نمایند.

مدتها بود انگلیسها دنبال یک چنین فرصتی میگشتند، شورش ملت اسپانیول یک زمینه خوبی جهت جنگ با فرانسه برای دولت انگلیس پیش آورد؛ فوری انگلیسها پرتغال و اسپانیول را بهترین میدانهای جنگ خود با فرانسه تمیز دادند، چونکه با نهایت سهولت میتوانستند با قشونهای فرانسه در این ممالک روبرو شوند و تمام قوای ملی خود را برای فکای قدرت ناپلئون در این دو مملکت تمرکز دهند.

در همین میدانهای جنگ بود که برای اولین دفعه قشون انگلیس توانست بقسمتهائی از قشون فرانسه فایق آید و آنها را شکست بدهد و همین شکستهای مختصر که بقشون فرانسه وارد شد روح شجاعت تازه‌ای در کالبد قشون انگلیس دمید و بآنها جرئت داد و بر آنها مسلم گردید که آنها هم میتوانند در مقابل قشون فرانسه مقاومت کنند و سایر ملل اروپا که تا این زمان قشون ناپلئون را غیرقابل شکست میدانستند فهمیدند که اگر پافشاری کنند میتوانند در مقابل قشون ناپلئون از وطن خود دفاع نمایند. این درس ملت اسپانیول برای ملل اروپا بهترین درس مردانگی بشمار میرفت، از این تاریخ بعد آنها هم جرئت پیدا کردند که در مقابل ناپلئون از حقوق خود دفاع نمایند. اینک میرویم بر سر موضوع دولت روس که موضوع آن مربوط بمملکت ایران است.

یکی از مواد سری معاهده تیلسیت این بود که مملکت فنلاند که جزء متصرفات دولت سوئد میباشد برای استحکام پترزبورگ ضمیمه مملکت روسیه گردید. در اوایل سال ۱۸۰۸ روسها بر طبق همان مواد سری برای تصرف فنلاند اقدام نمودند. در فوریه همان سال بدولت سوئد اعلان جنگ داده قشونهای روس بطرف فنلاند بحرکت در آمد و بزودی آن مملکت را بحیطه تصرف در آوردند.

ناپلئون که در قضایای اسپانیول و پرتغال گرفتار شده بود دیگر نمیتوانست آزادانه در امور اروپای شرقی دخالت کند و از آنطرف هم مایل بود اتحاد خود را با امپراطور روس محکم نماید و حتی حاضر بود با آلمانها هم نزدیک شود. این بود که تقاضا کرد بار دیگر با امپراطور روس ملاقات کند و این ملاقات در محل موسوم به **ارفورت**<sup>۴۵</sup> دست داد.

در این ملاقات ناپلئون قصد داشت صلح اروپای شرقی را حفظ کند تا بتواند در قسمتهای غربی اروپا مقاصد خود را آزادانه انجام دهد.

اولین موضوعی که پیش آمد این بود که ناپلئون ضمیمه شدن فنلاند را بقلمرو دولت امپراطوری روس تصدیق کند. در مقابل این تصدیق امپراطور روس انتخاب ژوزف بناپارت را بپادشاهی اسپانیول برسمیت بشناسد. هر دو امپراطور تقاضای یکدیگر را تصدیق نمودند و امپراطور روس بوزیر مختار خود که مقیم دربار اسپانیول بود دستور داد روابط سیاسی خود را با ژوزف برادر ناپلئون برقرار کند.

ظاهراً این ملاقات خیلی صمیمانه بود و هر دو امپراطور میکوشیدند که بمردم نشان بدهند بین آنها نهایت درجه دوستی و صمیمیت برقرار است و عملاً هم این یگانگی را نشان میدادند.

مثلاً در یک روز که برای صرف ناهار عازم بودند الکساندر ملتفت شد که شمشیر خود را همراه ندارد. ناپلئون فوری شمشیر خود را از کمر باز نموده بالکساندر داد. او نیز با احترام تمام شمشیر را قبول نمود و اظهار کرد با نهایت افتخار این شمشیر را از دست شما بیادگار دوستی و یگانگی قبول می‌نمایم و اطمینان میدهم که هیچوقت بر ضد شما از نیام کشیده نشود.<sup>۱۴</sup>

در این ملاقات عهدنامه جدید یا قرارداد تازه منعقد نگردید ولی تقاضای علنی طرفین مورد قبول یکدیگر واقع گردید؛ چنانچه قبلاً هم اشاره شد تقاضاهای ناپلئون از قرار ذیل بود:

1. روسیه استیلای فرانسه را بر ممالک پرتغال و اسپانیول برسمیت بشناسد.
2. تعیین یکی از برادرهای ناپلئون بسطنت این دو ممالک.
3. انتخاب **مورات**<sup>۱۵</sup> شوهرخواهر ناپلئون بپادشاهی ناپل.
4. ضمیمه شدن **توسکندی** بمملکت فرانسه

این تقاضاها از طرف الکساندر امپراطور روس قبول و تصدیق گردید. اما تقاضاهای الکساندر امپراطور روس از اینقرار بود:

1. ضمیمه شدن مملکت فنلاند بقلمرو امپراطور روس.
2. ضمیمه شدن **مولداوی و والاچی**<sup>۱۶</sup> بامپراطور روس.
3. دخول **گراند دوک اولدنبورگ**<sup>۱۷</sup> باتحاد رن<sup>۱۸</sup>.
4. مساعدت فرانسه با دولت روس برای بسط نفوذ آن دولت در تمام ممالک قاره آسیا و وارد آوردن ضربت مهلک به نفوذ و قدرت انگلستان در ممالک هندوستان.

این تقاضاها نیز از طرف ناپلئون قبول شد در ضمن الکساندر امپراطور روس قبول کرد و تعهد نمود که در موقع جنگ فرانسه با دولت اطربش قشون روس با قشون فرانسه کمک کند.

تمام این شرایط و قراردادهای شفاهی از طرفین با منتهای صمیمیت و **واژه ناخوانا** قبول گردید. ولی دو موضوع مهم و محرمانه پیش آمد که در آنها موافقت حاصل نشد و هر دو موضوع تا حدی هم مهم و هم مشکل بود.

موضوع اول اینکه ناپلئون خواهر الکساندر را خواستگاری نمود و الکساندر عذر آورد. عذر او هم این بود که موضوع مربوط بمکله روسیه است که مادر الکساندر باشد و اظهار داشت ملکه باید در این موضوع موافقت کند. بعدها هم از قول مادر الکساندر عذرهای مذهبی و غیره پیش آوردند بطوری که این وصلت صورت نگرفت و ناپلئون مکرر شد.

تقاضای الکساندر امپراطور روس هم این بود که ناپلئون رضایت بدهد استانبول ضمیمه مملکت امپراطور روس گردد. ناپلئون باین امر راضی نشد و این هم کافی بود که الکساندر را مکرر کند.<sup>۱۹</sup> [باین ترتیب این موضوع باریک سبب شد که رنجش باطنی طرفین فراهم گردد.

در ششم ماه اکتبر ۱۸۰۸ این دو امپراطور در میان شادی و هلهله قشونهای طرفین و تماشاچیان با خوشحالی ظاهری جدا شده و از هم خداحافظی کردند و دیگر در این دنیا برای آنها ملاقاتی دست نداد و یکدیگر را ندیدند.

اگر چه رنجش و کدورت باطنی بین این دو امپراطور ایجاد شده بود ولی تا بهار سال ۱۸۰۹ در ظاهر علایم و آثاری از آن پیدا نبود. در این تاریخ که باز بین فرانسه و اطربش نزاع در گرفته بود کاغذی از یکی از سردارهای معروف روس خطاب به جنرال اطربش که با قشون فرانسه در جنگ بود بدست عمال سری فرانسه افتاد که فوراً آن کاغذ را به نظر ناپلئون رسانیدند. در این کاغذ ژنرال روس از مقاومت‌های قشون اطربش در مقابل فرانسویها تمجید نمودند و آنها را برای دفاع از وطن خودشان تشویق کرده بود و وعده میداد که عنقریب قشون روس هم بانها ملحق خواهد شد. ناپلئون از این کاغذ فوق‌العاده متغیر شده فوراً آنرا پیش سفیر خود در پترزبورگ فرستاد و باو دستور داد که از دولت روس در باب مندرجات آن توضیح بخواهد. دولت روس خیلی دست و پا کرد شاید خیال و سوءظن ناپلئون را بر طرف کند اما نشد و با اینکه آن ژنرال را هم عزل نمودند مفید نیفتاد چونکه ناپلئون از باطن امپراطور و دولت روس آگاهی پیدا کرده بود و از این بعد همیشه از دو روئی و بی وفائی روسها شکایت داشت<sup>۲۰</sup> و این اولین سند عهدشکنی روسها بود که بعد از معاهده تیلسیت بدست ناپلئون افتاد و او را بخيال انداخت که با روسها مبارزه را شروع کند و خود را برای یک جنگ بزرگ با روسها حاضر نماید، زیرا که روسها باطناً متمایل باطربش بودند و با آنها بطور سری مساعدت مینمودند.

اختلافات بین روس و فرانسه بمرور زیادتر می‌شد، اما از آنجائیکه برای ناپلئون گرفتاریهای زیاد پیدا شده بود و اسپانیول و پرتغال تمام اوقات او را مشغول میداشت، بعلاوه انگلیسها با جدیت تمام در امور آن مملکت اختلال میکردند و با پول و قشون

بآنها کمک مینمودند. ناپلئون دیگر مایل نبود دولت باعظمت روس را هم با خود دشمن گرداند بلکه مایل بود در دوستی با آنها باقی بماند.

مثلاً در موضوع لهستان روسها ترس داشتند مبادا یک روزی استقلال لهستان از نو برقرار گردد و ملت لهستان پادشاهی مستقل خود را بکمک ناپلئون تجدید نمایند. اما در این باب هم ناپلئون حاضر شد بر طبق میل الکساندر اول رفتار کند و بوسیله وزیر مختار خود در پترزبورگ سند بدهد که هرگز سلطنت و استقلال لهستان تجدید نخواهد شد.

این نیز اختلاف طرفین را رفع نکرد. روسها باز تقاضاهای تازه داشتند و ادعاهای دیگر مینمودند. تا اینکه بموجب اعلامیه‌ای که در ۳۱ دسامبر ۱۸۱۰ از امپراطور روس منتشر شد، موانعی که جهت ورود امتعه انگلیسی بینادر روسیه وجود داشت برطرف گردید و اجازه داده شد امتعه انگلیسی وارد خاک روسیه گردد. این اقدام دولت روس ناپلئون را بیشتر گرفتار غیظ و غضب نمود و بالعکس روس و انگلیس را بهم نزدیک کرد.

در سال ۱۸۱۱ طرفین بنهیه اسباب جنگ مشغول بودند و انگلیسیها هم سعی نموده بین روس و عثمانی را صلح دادند.

این صلح بموجب عهدنامه‌ای بود که موسوم به **عهدنامه بخارست** گردید و در سال ۱۸۱۲ امضاء شد.

انگلیسیها همین نفوذ را هم در ربار شاهنشاهی ایران بکار بردند تا اینکه در سال ۱۸۱۳ منجر بعقد **معاهده گلستان** گردید که شرح آن خواهد آمد.

خلاصه ناپلئون عثمانی، ایران، سوئد، پروس، لهستان و تمام اروپای شرقی و ممالک اسلامی و هندوستان را برای دوستی با امپراطور روس قربانی نمود باین خیال که شاید بتواند روسها را از خود راضی کند ولی ممکن نگردید. بعدها که ملتفت شد و خواست مجدداً آنها را جلب کند دیگر کار از کار گذشته بود و هیچیک از این دول بقول او اعتماد نکردند.

جنگ معروف سال ۱۸۱۲ بین روس و فرانسه در بهار همان سال شروع گردید. در نتیجه قشون فرانسه بکلی تلف شد و ناپلئون با عدهٔ قلیلی از مهلکه جان بدر برد که شرح آن از موضوع این کتاب خارج است. داستان این جنگ بی‌نظیر را **کنت دسگور** در دو جلد گرد آورده و آنها را به **جنگ‌های ناپلئون در روسیه در سال ۱۸۱۲** موسوم کرده است.<sup>[۱۳]</sup>

1. Conte D. Antraigues- ↑ انگلیسیها تا سال ۱۸۱۷ این شخص را معرفی نکرده بودند. در این تاریخ چون اکثر بازیگران از فشار ناپلئون آزاد شده بودند گوینده این خبر معرفی شد.
2. ↑ تاریخ ناپلئون تألیف بوربن (صفحه ۳۳۹)
3. ↑ تاریخ الیسون جلد ۱۱ (صفحه ۲۶۱)
4. ↑ Pyrenees.
5. ↑ Erfurt.
6. ↑ Alison's History of Europe. 141 Vol. 12
7. ↑ Morat
8. ↑ Moldavia - Wallachia
9. ↑ Grand duke Oldenburg
10. ↑ Rhine
11. ↑ Alison. P. 144 Vol. 12
12. ↑ Alison's History of Europe. P. 368 Vol. 12
13. ↑ Napoleon's Expedition to Russia, by Conte de Segur.

منبع: fa.wikisource.org